

دهه اول محرم ۱۴۴۵ _ تهران

استاد اوجی شیرازی

شب سوم:

_ اَعْبُد النَّاسَ: از صفات امام علیه السلام

_ ویژگی های اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام

اعوذ بالله من الشیطان اللّعين الرحیم

اعوذ بولايتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و
ناصرأ و دليلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

اگرچه ندیدی وفاداری از من / مبادا دمی چشم برداری از من
خجالت زده هستم آقا که سر زد / بدون توجه، گنه، کاری از من
امام زمانم، دعاهاى خیرت / دوا کرده یک عمر، بیماری از من
مرا یک سحر راهی کربلا کن / بیا و سحر کن شب تاری از من
(سیدی) به جز گریه بر داغ جدّ غریبت / متاعی ندارم. خریداری از من؟
بمیرم به احوال زینب که فرمود / کجایی حسینم؟ خبر داری از من؟

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

السَّلَامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْغَرِيبَةِ! السَّلَامُ عَلَى الْاَبْدَانِ السَّلِيبَةِ!

یا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةَ و یا بابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِیبِی یا حسین!

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. (ذاریات/۵۶)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

نسألك اللهم بروح علی بن ابیطالب علیهما السلام الذی لم یشرک بالله طرفه عین ان تعجل فرج مولانا صاحب الزمان. هدیه محضر امیر عوالم حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

امام حسین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا خَلَقَ الْعِبَادَ» خداوند متعال دست به بساط خلقت نزد و بندگان را نیافرید، «إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ» مگر برای اینکه او را بشناسند. که چه بشود؟ «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ» وقتی که خدا را شناختند، بنده خدا می شوند.

بنده بشوند که چه بشود؟ «فَإِذَا عَرَفُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ» وقتی که بنده خدا شدند، یک حالت استغنائی به آنها دست خواهد داد که دیگر در برابر کسی غیر خدا گردن کج نمی کنند.

کسی از اصحاب سیدالشهداء عرضه داشت که آقای من همه اینها بند بر معرفت الله است. «و ما معرفت الله؟» خداشناسی چیست؟ حضرت فرمودند خداشناسی این است: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ».

هر که شناسد امام خویش را / بر که بسپارد زمام خویش را؟

خداشناسی این است که من امام زمانم را بشناسم. و عرض ما هم در این ایام این است که امام زمان ما کیست. و در هر شبی یک صفت از صفات امام را عرض می کنیم.

امشب را که در آن هستیم، شب جمعه و شب سوم ماه محرم، باید عرض کنیم که یکی از صفات مشترک حضرات اهل بیت علیهم السلام این است: «عَبَدَتَ اللَّهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ».

اهل بیت علیهم السلام، عبد خدا هستند.

روایت در کتاب کافی است که امام رضا علیه السلام فرمودند: «لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ» امام، علامت هایی دارد. برای اینکه کلاه سرمان نرود، برای اینکه قطبی، شیخی، آقا جونی، کسی را به عنوان امام به ما قالب نکنند، فرمودند امام، علامت-هایی دارد؛ از جمله صفات امام: «أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَحْكَمَ النَّاسِ وَ...» سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: «هُوَ أَعْبَدَ

النَّاسِ» او عابدترین انسان‌هاست، بلکه عبادت حقیقی در وجود او متصور است و تنها اوست که می‌تواند بندگی کند، آن بندگی که لایق شأن پروردگار عالم است.

عبادت، معانی متعددی دارد. شنیدم چند سال پیش کسی گفته بود این شرک است که ما اسم فرزندانمان را عبدالحسین بگذاریم. چه عرض کنم؟

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«يَا مُفَضَّلُ وَاللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ آدَمُ أَنْ يَخْلُقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ يَنْفُخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَمَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَلَا أَقَامَ اللَّهُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ أَجْمَلُ الْأَمْرِ مَا اسْتَأْهَلَ خَلْقٌ مِنَ اللَّهِ النَّظَرَ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعُبُودِيَّةِ لَنَا.»

مفضل، به خدا قسم، آدم شایسته آفریده شدن به دست خدا و دمیدن روح خویش در او نشد، مگر به واسطه ولایت علی علیه السلام. خدا با موسی سخن نگفت، مگر به ولایت علی، و عیسی بن مریم را آیت برای جهانیان قرار نداد، مگر به واسطه خضوع نسبت به علی علیه السلام. سپس فرمود: بالاتر بگویم، اهلیت برای نظر کردن به خدا پیدا نکرد احدی از جانب خدا، مگر به واسطه بندگی و عبودیت برای ما.

سلیمان اگر حشمت الله شد / غبار قدم‌های این شاه شد

هر آن‌کس بر این راز آگاه شد / ولی خدا را هواخواه شد / که بیزار از هر چه منکر، علی است.

عبودیت به این معنا نیست که (نستجیر بالله) کسی آنها را خدا بداند. بلکه یکی از معانی عبودیت، اطاعت است.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ.» (یس / ۶۰) مگر عهد نکردم که شیطان را عبادت نکنید.

ذیل این آیه فرمودند عبادت، اطاعت است. چون کسی نیست که بگوید خالق من شیطان است. می‌گویند ما به شیطان اقتدا کنیم، ما هم مانند او زشتی کنیم، پستی کنیم، پلیدی کنیم. پس یکی از معانی عبادت، اطاعت است؛ لکن دیگر معنای عبادت، همان چیزی است که ما می‌دانیم: بندگی خدا.

اگر در قرآن، صفات انبیا را بگردید، وقتی خدا به حضرت عیسی می‌رسد، می‌گوید که او گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا.» (مریم / ۳۰) خدا انبیاءش را در قرآن این‌طور توصیف می‌کند. عیسی می‌گوید: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ. من بنده خدا هستم، عبدالله هستم.

وقتی که خدا می خواهد در قرآن حضرت سلیمان را توصیف کند، در بین تمام صفات او می گوید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص/۳۰) عجب عبدی بود! عجب بنده ای بود!

حضرت زکریا را که می خواهد توصیف کند می گوید: بنده خدا بود. «ذَكَرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكَرِيَّا» (مریم/۲) وقتی که نوح و لوط را خدا در قرآن توصیف می کند می گوید: «كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ...» (تحریم/۱۰)

یک نکته طلایی: همه پیغمبران، عبدالله شدند. یک حدیث قدسی داریم به نام زیارت عاشورا. خدا در زیارت عاشورا به امام حسین علیه السلام گفته است: ابا عبدالله! گاهی کنیه، حقیقی است. یعنی اسم پسر بزرگ شما را روی شما می گذارند. مثلاً اگر اسم پسر شما حسین است، به شما می گویند ابوحسین. اگر اسم پسر علی است، به تو می گویند ابوعلی.

الهی اربعین امسال در طریق مشایه همدیگر را ببینیم، آنجا عرب ها می گویند: تفضل اشرب چای ابوعلی. چرا؟ عرب ها کنیه ی سیدالشهداء را ابوعلی می دانند. چون نام پسر بزرگ سیدالشهداء، علی است.

اما چرا خدا می گوید ابا عبدالله؟ چون یکی از معانی آب، واسطه است؛ یعنی واسطه ی عبودیت خدا. اینها روایات ماست، بلکه متواتر است.

در کامل الزیارات است که: حضرت آدم انقدر گریه کرد، مثل دوتا جوی کنار چشم حضرت آدم، ایجاد شد. اشک شور است، گوشت را می خورد. جبرئیل آمد به او گفت این راهش نیست. گفت چی کار کنم؟ گفت بگو «یا قدیم الاحسان بحق الحسین». تا گفت حسین، بی اختیار اشک از چشمانش جاری شد. گفت «یا رب و من الحسین؟» خدا فرمود: یا آدم بنشین گریه کن، «یقتل عطشاناً غریباً وحيداً لا ناصر له ولا معین». تازه اینجا توبه حضرت آدم قبول شد.

ابا عبدالله، حسین است. بیهوده نرو! ساده ترین راه حسین است. به عزت زهرای مرضیه سلام الله علیها قسم می خورم اگر از حقیر بپرسید این همه سال در نجف چه چیزی یاد گرفتی؟ در یک جمله خلاصه بگو؛ والله خواهم گفت که نزدیک ترین راه به الله حسین است! چرا که خدایش گفته است: ابا عبدالله!

• هر کدام از پیغمبران، عبد شدند، عبدالله شدند؛

اما حسین سلام الله علیه، ابا عبدالله است! واسطه عبودیت خداست.

حضرت موسی به درگاه خدا آمد، گفت خدایا، فلان بنده اسرائیلی پیش من آمده است می گوید یا موسی من هرچه بخواهم دارم گناه می کنم. گناهی نبوده که نکرده باشم. کلکسیون تمام گناه ها را انجام دادم، ولی خدا مرا هیچ عقوبتی نمی کند. خدایا چرا هر روز وضع او دارد بهتر می شود؟ نه مریض است، نه فقیر است، نه مشکلی دارد. ندا آمد موسی یک جوری او را عقوبت کردیم که هیچ کس این طور عقوبت نشده است. خدایا چطور او را عقوبت کردی؟ لذت عبادت و مناجاتم را از او گرفتم.

لذا در دعاها یادمان داده اند که بگوییم: «الهی اَذِقْنِی بَرْدَ عَفْوِكَ وَ حَلَاوَةَ مَغْفِرَتِكَ.» خدایا خنکای بخشش و شیرینی آمرزش را به من بچشان.

فرمودند شیعیان ما را این گونه بشناسید، ببینید چقدر مراقب اوقات نماز هستند.

بیایید به هوای امام حسین علیه السلام بگوییم یا ابا عبدالله، ما شنیدیم خواهرت زینب کبری با اینکه شام عاشورا داشت از داغ برادر آتش می گرفت، با اینکه صبح تا عصر پیکر آورده / چند آقای بی سر آورده / لیک با این که اکبر آورده / خستگی را ز پا درآورده.

زینب کبری، که هیچ کس خسته تر از او نبود. تازه عصر عاشورا، شروع کربلای زینب است. تازه از بالای تل زینبیه برگشته است، خیمه ها دارد آتش می گیرد، تازه بچه ها را از دل آتش در آورده است، حضرت ام کلثوم آمده است می گوید دو تا از بچه ها گم شدند؛ رفته در بیابان گشته است، پیدا کرده است، دیده دست گردن هم انداختند، انگار خوابیدند، بلندشان کرده است، دیده جان دادند! اینها را دفن کرده است. تازه رباب نیست، باید رباب را پیدا کند. رباب کجاست؟

غنوی وقتی که پیکر حضرت علی اصغر سلام الله علیه را بیرون آورد، آن موقع سر را جدا نکرد، گذاشت فردا. ترسید سر را یک نفر دیگر ببرد.

(چطور بگوییم یا صاحب الزمان؟ شما الان کربلا هستی، برای اشک ما دعا کن. من اگر گریه برایت نکنم می میرم. شب جمعه است. نشسته فاطمه پایین پای شش گوشه، هنوز زمزمه دارد: یوما یوما یوما، که تشنه ای پسر).

زینب کبری سلام الله علیها می گوید دیدم حضرت رباب علی اصغر را به سینه چسبانده است، گفتم چه می کنی؟ گفت خانم شما بیاید؟ «لما اباحوا القوم الماء شربت الماء و درّ لبن فی صدري.» آب خوردم گفتم شاید جان داشته باشد، به او شیر بدهم، شاید علی اصغر برگشت.

بس کن رباب سر به سر غم گذاشتی!

زینب، رباب سلام الله عليها را برگردانده است، تازه می خواهد به نماز بایستد. برادرش گفته است: «لاتنسینی صلاتک اللیل.» زینب کبری می خواهد نماز شب بخواند، ایستاد، دید یک سواری دارد از راه دور می آید. صدا زد: قف! هرکه هستی، سرجایت بایست. می دانی که «نحن اهل بیت النبوه.» تا حالا سایه ما را کسی ندیده است. دید صدا آشناست! می گوید دخترم زینب، من بابایت علی هستم! دیشب ابا الفضل پاسبان خیمه ها بود، امشب من. زینب کبری تازه خیالش راحت شده است، می خواهد نماز شب شام عاشورا بخواند. شما کجا آرزو داری بروی نماز بخوانی؟

دلم هوای حرم کرده است می دانی / دلم هوای تو دو رکعت نماز بالاسر!
لذا زینب کبری در گودی قتل گاه رفت. دست برد زیر پیکر، بلند کرد: «اللهم تقبل منّا هذا القربان.» خدایا این وسیله تقرب را از زینب بپذیر.

بگو: یا صاحب الزمان! الان کربلا هستید، دعا کنید من اهل عبادت شوم. اهل نماز اول وقت شوم. رسول خدا به حضرت زهرا سلام الله عليها فرمودند:

«مَنْ تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِخَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً سِتُّ مِنْهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ عِنْدَ مَوْتِهِ وَثَلَاثٌ فِي قَبْرِهِ وَثَلَاثٌ فِي الْقِيَامَةِ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ فَأَمَّا اللَّوَاتِي تُصِيبُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَالْأُولَى يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ عُمْرِهِ وَيَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ رِزْقِهِ وَيَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَيِّمَاءَ الصَّالِحِينَ مِنْ وَجْهِهِ وَكُلُّ عَمَلٍ يَعْمَلُهُ لَا يُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يَرْتَفَعُ دَعَاؤُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَالسَّادِسَةُ لَيْسَ لَهُ حَظٌّ فِي دُعَاءِ الصَّالِحِينَ وَأَمَّا اللَّوَاتِي تُصِيبُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَأُولَئِهِنَّ أَنَّهُ يَمُوتُ ذَلِيلًا وَالثَّانِيَةُ يَمُوتُ جَائِعًا وَالثَّلَاثَةُ يَمُوتُ عَطْشَانًا فَلَوْ سَقِيَ مِنْ أَنْهَارِ الدُّنْيَا لَمْ يُرَوْ عَطْشُهُ وَأَمَّا اللَّوَاتِي تُصِيبُهُ فِي قَبْرِهِ فَأُولَئِهِنَّ يُوَكَّلُ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يُزَعِّجُهُ فِي قَبْرِهِ وَالثَّانِيَةُ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ وَالثَّلَاثَةُ تَكُونُ الظُّلْمَةُ فِي قَبْرِهِ وَأَمَّا اللَّوَاتِي تُصِيبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ فَأُولَئِهِنَّ أَنْ يُوَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَسْحَبُهُ عَلَى وَجْهِهِ وَالْخَلَائِقُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَالثَّانِيَةُ يُحَاسِبُ حِسَابًا شَدِيدًا وَالثَّلَاثَةُ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَلَا يُرَكِّبُهُ وَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»

هر کس چه مرد باشد و چه زن، نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده مصیبت گرفتار می نماید:
شش چیز در سرای دنیا، و سه چیز هنگام مرگ، و سه چیز در قبرش، و سه چیز در قیامت هنگام بیرون آمدن از قبر. مصیبت هایی که در دار دنیا بدان مبتلا می گردد عبارتند از:

۱. خداوند، خیر و برکت را از عمر او برمی دارد.
۲. خداوند، خیر و برکت را از روزی اش برمی دارد.
۳. خداوند، نشانه ی صالحان را از چهره ی او محو می فرماید.

۴. در برابر اعمالی که انجام داده پاداش داده نمی‌شود.
۵. دعای او به سوی آسمان بالا نمی‌رود و مستجاب نمی‌گردد.
۶. هیچ بهره‌ای در دعای بندگان شایسته‌ی خدا نداشته و مشمول دعای آنان نخواهد بود.
- و مصائبی که هنگام مرگ به او می‌رسد بدین ترتیب است:
 ۱. با حالت خواری و زبونی جان می‌دهد.
 ۲. گرسنه می‌میرد.
 ۳. تشنه جان می‌سپارد، به گونه‌ای که اگر آب تمام رودخانه‌های دنیا را به او بدهند، سیراب نگشته و تشنگی‌اش برطرف نخواهد شد.
 - و مصیبت‌هایی که در قبرش بدان گرفتار می‌گردد بدین قرار است:
 ۱. خداوند فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا او را در قبر نگران و پریشان نموده و از جایش برکند.
 ۲. خداوند گور را بر او تنگ می‌گرداند.
 ۳. قبرش تاریک می‌شود.
 - و مصائبی که در روز قیامت، هنگام بیرون آمدن از قبر، بدان مبتلا می‌شود، عبارت است از:
 ۱. خداوند فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا در حالی که مردم به او می‌نگرند، او را به رو بر زمین بکشد.
 ۲. سخت از او حساب می‌کشند.
 ۳. خداوند هرگز نظر رحمت به او ننموده و از بدی‌ها پاکیزه‌اش نمی‌گرداند، و برای او عذاب دردناکی خواهد بود.
- موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمودند: جانم فدای مهدی بشود که از فرط عبادت، رنگ صورتش به زردی گرویده است.
- نرگس مست چشم تو نازم / چه سحرها همیشه بیدار است.

• اصحاب سیدالشهداء سلام الله علیه که بودند؟

سُؤید بن عمرو یک کسی است که نوشته‌اند جنگیده است، کشته هم شد، افتاد. اما گویی روح به پیکرش برگشت. عصر عاشورا چشم باز کرد دید «تَسَابِقَ» یک مسابقه‌ای است که لشکر عمر سعد برقرار و برگزار کرده است. مسابقه‌ی چی؟ «وَتَسَابِقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ يُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ». مسابقه‌ی اینکه چه کسی زودتر گوشواره رقیه را از گوشش بکشد.

سويد بن عمرو تا چشم باز کرد و این صحنه را دید، از کنار چکمه‌اش یک چاقو بیرون کشید. جلوی خیمه‌ها ایستاد، گفت باید از روی جنازه من رد شوید بروید از گوش بچه‌ها گوشواره بکشید. احوال سويد بن عمرو را بخوانید. نوشته اند «کان صاحب عبادۃ، ورعاً مجتنباً بالحرام.» قبل از اینکه کربلا بیاید، نوشتند اهل عبادت بود.

حباب بن عامر از شهدای کربلا، نوشته‌اند: «کان یحیی اللیل بالعباده.»

حبیب بن مظهر الاسدی، «کان یحیی اللیل بالعباده.»

طرمّاح «کان یحیی اللیل بالعباده.»

اینها اصحاب سیدالشهداء هستند.

من اگر یک ساعت بروم در مغازه عطر فروشی بایستم، یک بویی می‌گیرم. چطور شده است، چه بر سرم آمده است که این همه سال آمده‌ام، هنوز بوی حسین سلام الله علیه نگرفتم؟

امام رضا فرمودند: امامت را این‌گونه بشناس: «أعبد الناس!»

چقدر أعبد الناس؟ می‌گویند تا در گودال افتاد، با گوشه چشم زخمی نگاه کرد، دید شمر دارد می‌آید، گفت الهی، «تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرّاً فِي هَوَاكَ / وَأَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ أَرَاكَ / وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا / لَمَّا حَنَّ الْقُؤَادُ إِلَى سَوَاكَ.»
خدایا همه را به هوای خودت رها کردم. می‌دانستم کار رقیه‌ام به کجا می‌کشد، اما می‌خواهم رضایت تو را ببینم. اگر بارها پیکرم را پاره پاره کنند، قلبم به سوی غیر تو متمایل نمی‌شود.

روضه‌خوان‌های آذری یک کلمه‌ای می‌گویند، من آتش می‌گیرم. می‌گویند «آی یارآلی» یعنی آی زخمی! آن آقای یارآلی، آن آقای زخمی، آن آقای پاره پاره سر بلند کرد می‌گفت: «لوددت ان اقتل فی محبتک برضاک سبعین مره.»
کسی نگوید حسین خسته شده است! دوست دارم برای اینکه خدا تو از من راضی باشی، هفتاد بار دیگر پاره پاره شوم.

تشرّفی است مربوط به اوایل غیبت صغری. در جلد ۵۲ بحارالانوار آمده است. یک کسی می‌گوید از سال ۳۰۶ هجری، سه سال داشتم دنبال حضرت می‌گشتم. چه همتی! سه سال چطور می‌گشتم؟ کار و همه چیز تعطیل، می‌رفتم مثلاً مکه، هر کسی را می‌دیدم می‌گفتم از خانواده امام عسکری کسی را نمی‌شناسی؟ کوچه به کوچه، خانه به خانه، عشق تو را داد می‌زنم. می‌رفتم می‌گفتم «أَيْنَ بَقِيَةِ اللَّهِ؟ أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟»

مکه، مدینه، کوفه، همه جا را دنبالش گشتم. آخرش گفتم شاید صلاح نیست او را ببینم. راه افتادم برگردم شهر خودم بغداد. خروجی از مکه خوابم برد. خسته بودم، نماز صبحم قضا شد. بلند شدم بروم کنار چشمه‌ای وضو بگیرم نماز صبحم را بخوانم. مشغول وضو گرفتن بودم، دیدم یک هودجی دارد می‌آید. نور می‌آید، برکت می‌آید، خیر می‌آید، آرامش می‌آید. دور آن هودج پوشیده بود. چهار، پنج نفر محاسن سفید، نورانی از اطراف هودج نزدیک من می‌آمدند. آمدند سلام کردند، به اسم مرا صدا زدند، گفتند این سید با تو کار دارد. گفتم کدام آقا؟ فرمودند همان که یک عمر است داری دنبالش می‌گردی.

(إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ؟ یعنی می‌شود امشب وسط روزه، یک صدای یا حسینی از تو بشنویم؟ امشب میان روزه مرا راحت‌تر نما / پروانه را حواله فردا نمی‌دهند. ما هیچ لذتی از زندگی نبردیم. فقط دلمان به همین روزه‌ها خوش است. امشبم که شب سوم است، اگر مرا از گریه بر رقیه محروم کنی، دیگر دلمان به چی خوش باشد؟ نگاه به پرونده گذشته‌ام نکن یا ابا عبدالله! هر چند گناه ماست کشتی کشتی / غم نیست که رحمت تو دریا دریاست.)

می‌گویند فرمودند آن آقا کارت دارد. نزدیک هودج رفتم، پرده کنار رفت، چشمم به جمال نورانی ولی عصر و زمان منور شد.

(هر کس او را دیده است این‌طور توصیفش کرده است، گفته است: «وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ». صورتش عین ماه بود.

ای به قربان خال هاشمی‌ات / رخ تو ماه و ابروی تو کمان / درد من را فقط تو می‌دانی / که همه دردم و تویی درمان / در غریبی تو همین کافی است / چو منی رفته روی منبرتان / رحمت حق به روح کافی که / از تو می‌گفت استغاثه‌کنان.)

گفتم آقا سه سال است دنبال شما هستم. حضرت فرمودند در دین ما نیست، در آیین و مکتب ما نیست که شیعه ما نماز صبحاش قضا شود.

شب عاشورا وضعیت چطور بود؟ می‌گویند هر کس رد می‌شد، «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلُ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَ قَاعِدٍ.» دیدی زنبور عسل چطور سر و صدا می‌کند؟ رکوع می‌کرد، سجده می‌کرد، شاید زینب کبری گوشه خیمه می‌آمد می‌گفت السلام علیک حین تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ! قربان رکوعت! قربان سجده‌ات! شب عاشورا «احسن الثناء.» چه ثنایی، چه ذکری، چه دعایی، چه مناجاتی؟ بابی انت و امی!

چرا استخفاف صلاة؟ چرا حواسمان به نمازمان نیست؟

فرمودند تصور کن آخرین نمازت است. طوری خداوند متعال به بنده‌اش عنایت می‌کند، گویی همین یک بنده را دارد. بنده طوری حواسش پرت است، انگار هزاران خدا دارد.

یک جایی داشته باشید مخصوص نماز باشد. امام حسین هم داشتند. چه کسی مامور بود جانماز ایشان را پهن کند؟ یک دختر داشت که این دختر مادر نداشت. نوشتند وقتی حضرت رقیه به دنیا آمدند، مادرشان ام اسحاق از دنیا رفت. همه‌ی امیدش بابا بود. ماموریتش هم این بود وقت نماز باید جانماز بابا را پهن می‌کرد.

غروب بود و زنی بود و سخت تنها بود. گفت فقط حواستان باشد رقیه از خیمه بیرون نیاید. رقیه هم با امید، جانماز بابا را پهن کرده است، چشمش به در که بابا بیاید نماز بخواند، دید شمر وارد شد. یک خنجر دستش است، دارد خون می‌چکد. این خون بابای من است! پدر یادشان داده باید سلام کنید، در سلام کردن مقدم باشید، تا گفت سلام؛ بگویم چطور جواب سلام را گرفت؟ صورت کوچک دختر سه ساله کجا...؟

ابن جوزی می‌نویسد صالح بن عبدالله می‌گوید یک صحنه دیدم دلم سوخت. ببین چه صحنه‌ای بوده است که دل این قسی القلب‌های حرام‌زاده بی‌شرف سوخته است. می‌گوید دیدم یک دختری... وای! چی داریم می‌گوییم؟ دختر سه ساله، آن هم نه بچه‌های ما، دختر ارباب عوالم وجود، نوه‌ی امیرالمومنین، ناز پرورده‌ی حسین! (امشب چند نفر با امید آمدید سر سفره رقیه؟ چند نفر امروز از اول صبح گفتید باید بروم از رقیه بگیرم؟ گره‌های باز نشدنی را باید بدهم با دست کوچکش باز کند.)

می‌گوید دیدم وای! دامنش آتش گرفته است، او هم دارد می‌دود، وقتی بدوی، آتش گُر می‌گیرد. من دلم سوخت! آب برداشتم، می‌دویدم دنبالش، می‌گفتم صبر کن، نمی‌زنمت، کارت دارم، می‌خواهم آب بریزم به دامت. دامن سوخته به پا پیچید. دامنی که آتش گرفته است، به پا پیچد، چی می‌شود؟

(فقط همین را بگویم که حارث شامی می‌گوید دم دروازه شام دیدم این دختر دارد با دست و زانوهای مبارک، خودش را جلو می‌کشد. بس که دویدم عقب قافله...).

گفتم دختر جان، این آب را بگیر، دامن دارد می‌سوزد، بریز روی دامت. تا آب را گرفت، گفت «این مقتل ابی؟» چرا؟ گفت لبش ترک ترک بود، می‌خواهم روی لب‌هایش آب بریزم. گفتم روی نیزه است، دستت به او نمی‌رسد. حسرت توی دلش ماند، یک روزی دستم به این سر برسد...

راه افتادند. از کربلا تا نجف چند روزه می‌روی؟ چطور بردنشان که ظهر یازدهم از کربلا راه انداختند، غروب رسیدند کوفه!

حضرت سکینه می‌گوید خواهرم گفت سکینه، قلبم دارد آب می‌شود. شتر خیلی تکان تکان می‌خورد. می‌گوید هی گریه می‌کرد، چون ناز پرورده بود، بالاترین ارتفاعی که درک کرده بود، شانه اباالفضل بود. جلد دهم موسوعه می‌گوید شمر وقتی دید حضرت رقیه زیاد گریه می‌کند...

(یعنی می‌شود روی این چوب‌ها جان مرا بگیری یا صاحب الزمان؟ آقا بیایید! اَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاء؟) الهی برای بچه‌هایت اتفاق نیفتد. اصلاً رقیه نه، مثلاً دختر خودت / یک شب میان کوچه بخوابد چه می‌شود / در بین ازدحام و شلوغی بماند و / یک تن به او کمک نرساند چه می‌شود / اصلاً تو فکر کن که کسی دختر تو را / در بین جمعیت بکشاند چه می‌شود. چطور بکشاند؟ عربی‌اش را می‌گوییم: «کان یجّ رها بشعرها» شعر یعنی مو. یا که خدا نکرده کسی روی صورتش / سیلی محکمی بنشانند چه می‌شود؟)

شمر دید در مسیر کوفه، این دختر زیاد بی‌تابی می‌کند، سر نیزه را گذاشت، دختر سه ساله را هل داد، افتاد. دیدند نیزه‌ی امام حسین در زمین فرو رفت. چی شده است؟ گفت دختری که افتاده است نازدانه‌ی داداشم است! اینجا خود زینب کبری رفت دنبال حضرت رقیه. می‌فرماید آدم کف بیابان دیدم یک بانویی رقیه را بغل گرفته است. در این بیابان این بانو کجا بود؟ رفتیم دیدم مادرم فاطمه است!

یک بار هم در مسیر شام وقتی گم شد، زجر گفت آن دفعه چیزی نگفتم، الان باید یک جوری بهش درس بدهم که دیگر گم نشود. زینب کبری گفت بگذار خودم بروم دنبالش. گفت آن دفعه تو رفتی، الان من می‌روم. فقط همین را بگویم گفت بابا، یک شب از ناقه فتادم، پس که زجر داد / مدتی زین ماجرا بگذشته بیمارم هنوز.

طاهر دمشقی می‌گوید نصف شب دیدم صدای گریه بلند است. در دل قصر یک خرابه بود. رفتیم روی پشت بام. ای تف بر این دنیایی که دختر ارباب ما کف خرابه، باید خاک روی سرش بریزد، بگوید خواب بابام را دیدم. آن هم چه خوابی؟ عمه خواب دیدم یزید داشت با چوب دوباره به دندان‌ش می‌زد. اجمالا بگویم که یزید گفت سر بابایش را برایش ببرید. دیدی جایی تصادف است جلوی چشم دخترت را می‌گیری صحنه‌ها را نبیند؟

(شما را به حضرت زهرا تا سوختی بگو «عجل لولیک الفرج». بریدیم دیگر!)

دو تا نقل است. الهی، نقل دوم دروغ و نقل اول هم دروغ باشد، ولی یکی از این دو تاست. یک عبارت این است که در تشنه گذاشتند، محترمانه آوردند. یک عبارت عربی‌اش این است «طرحوه». ان شاء الله اولی بوده است. روپوش را کنار زد. دست کوچک دختر سه ساله سر بریده را برداشت.

هرچه روضه‌خوان‌ها روضه بخوانند، هیچ روضه‌ای روضه‌ی خودش نمی‌شود. هفده عبارت گفت: «یا اَبْتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرَيْدِيكَ؟» یعنی سر را برگرداند، دید نامنظم، بریده بریده است. دست کشید در محاسن بابا، دید دارد جدا می‌شود، گویی سوخته است. «یا اَبْتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَ شِيبَكَ بِدِمَائِكَ؟» دندان‌ش چرا شکسته است؟ چرا دندان من سالم است؟ کاش وقتی زجر با مشت زد، شکسته بود. حالا درستش می‌کنم. یک سنگ از گوشه خرابه برداشت. انقدر به لب و دندان‌ش زد، «فارقت روحه.» دیدند سر یک طرف افتاد. رقیه یک طرف افتاد....

رحم الله من نادى يا حسين!
امشب شبی است که باید با سوز جگر بگویی:
اللهم عجل لوليک الفرج